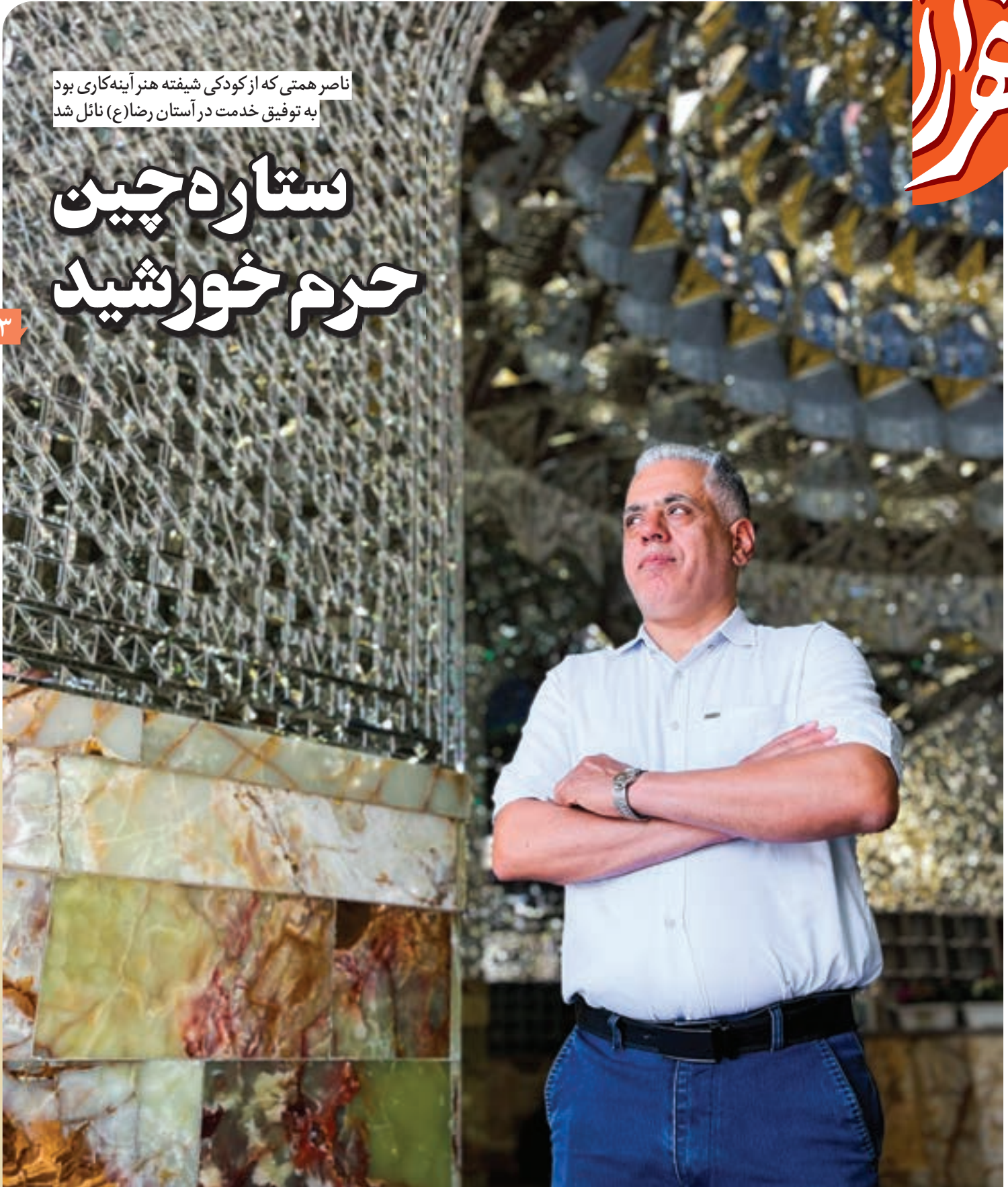




ناصر همتی که از کودکی شیفته هنر آینه کاری بود به توفیق خدمت در آستان رضاع (ع) نائل شد

ستاره چین حرم خورشید

۳



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

معرفی ۳۲ ظرفیت ساخت و ساز در تامن

شهردار منطقه تامن در حاشیه برگزاری دومین نمایشگاه تخصصی زمین، مسکن و فرصت های ساخت و ساز، تسهیل فرایندهای کاری راز نکات مثبت این نمایشگاه دانست. حسین عبدا...زاده، منطقه تامن رایگی از مهم ترین پهنه های شهری زائر پذیر مشهد دانست و افزود: منطقه تامن دارای ظرفیت های بسیار ارزشمندی برای سرمایه گذاری است که بخشی از آن در نخستین نمایشگاه، عرضه و توسط سرمایه گذاران جذب شد. وی از ارائه ۳۲ قطعه زمین با متراژهای متنوع از ۵۳ متر مربع تا ۳۹۰ متر مربع با مجموع ارزش بیش از ۵۴۲ میلیارد تومان و با کاربری های متنوع مسکونی، خانه مسافر، زائر سرا، اقامتی و تجاری در این دوره از نمایشگاه خبر داد و افزود: با توجه به اینکه در فرصت های ارائه شده نقشه ها کامل است و کارشناسان شهرسازی و درآمدی حضور دارند، مسیر پاسخ گویی بسیار کوتاه شده است.



شهر خبر



۲ تردد و پارک خودروها، امنیت و کسب و کار غرفه داران کوچه شهید شوشتری را تهدید می کند

خطرهای معبر شب بازار

۴ همراه با احمد توانا در خاطرات فراموش شده ته پل محله همسایه ها مثل فامیل بودند

تردد و پارک خودروها، امنیت و کسب و کار غرفه داران کوچه شهید شوشتری را تهدید می کند

خطرهای معبر شب بازار

هم قدم

پارک خودرو در شب بازار

علی نمازگزار که بساط لباس فروشی اش در کنجی قرار گرفته، می گوید: بازار از ساعت ۷:۳۰ شروع می شود. زائرانی که می روند زیارت، ماشینشان را در این کوچه می گذارند. ماهر روز باید زنگ بزنیم به ۱۱۰ و پلاک خودروها را بگوییم تا یکی یکی از حرم بیایند و خودرویشان را جابه جاکند. محسن ابراهیمی از غرفه کناری جلو می آید و می گوید: ایام زیارتی که اتوبوس های پاکستانی می آیند و پارک می کنند، مکافات داریم. هر کدام جای ۶ غرفه را می گیرند.

جابه جایی مجدد امکان پذیر نیست

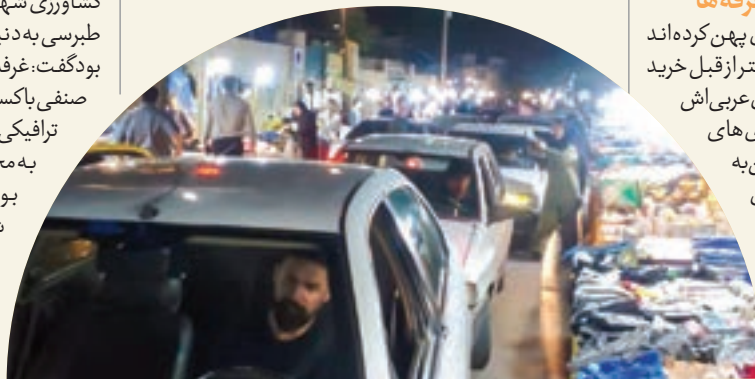
مدیرعامل سازمان سامان دهی مشاغل شهری و فرآورده های کشاورزی شهرداری مشهد با اشاره به اینکه جابه جایی شب بازار طبرسی به دنبال درخواست های مکرر شهروندان از سامانه ۱۳۷ بود گفت: غرفه های این شب بازار با فروش پوشاک و هم پوشانی صنفی باکسبه محل، موجب نارضایتی اهالی و تشدید مشکلات ترافیکی خیابان شهید شوشتری شده بود. در نهایت انتقال بازار به محل قبلی خود، راهکاری مؤثر برای رفع این چالش ها بود. عارف عباسی در ادامه افزود: جابه جایی مجدد شب بازار امکان پذیر نیست. اما راهکارهایی می توان برای رفع مشکلات فعلی ارائه کرد. راه حل هایی مانند نصب تابلو پارک ممنوع و همچنین محدودیت ورود خودرو در ساعات برگزاری شب بازار را می توان از طریق اداره حمل و نقل و ترافیک پیگیری کرد.

است و مدام موتور و ماشین از میان غرفه هارد می شود. نمی توانیم لحظه ای از بچه هایمان چشم برداریم. وقتی به ۱۱۹ غرفه این شب بازار نگاه دقیق تری می اندازم، متوجه می شوم بیشتر فروشنده ها خانم هایی هستند که مسئولیت زندگی را بر عهده دارند و مجبورند فرزندانشان را هم با خود بیاورند. نماینده شب بازار که به دنبال بازگرداندن بازار به حاشیه بولوار شهید شوشتری است، می گوید: جای قبلی غرفه هاد و طرف پیاده رو بود و در مسیر عبور عابران پیاده. محمد ابراهیم موسوی، عکس هایی را نشان می دهد که عبور خودروها خریداران پای غرفه را به زحمت انداخته است و می گوید: خریداری که ببیند جاننش در خطر است، توقف نمی کند و رد می شود.

نجمه موسوی کاهانی شب بازار خیابان طبرسی که از سال ۷۹ با غرفه های پوشاک، کفش، وسایل خرد منزل و زیورآلات راه اندازی شد. در دوره های مختلف، در چند محل متفاوت به کار خود ادامه داد. این بازار قبل از شیوع کرونا در کوچه شهید شوشتری ۴ جانی شده بود اما با شروع بیماری به حد فاصل شوشتری ۱ و ۳ منتقل شد. این جابه جایی موافقان و مخالفانی داشت که با پیگیری برخی کسبه بازار چه حاج آقا جان و اهالی محله پایین خیابان، در نهایت آبان سال گذشته به محل قبلی خود برگشت. اما تعداد زیادی از غرفه داران که به محل جدید عادت کرده بودند، از این جابه جایی ناراضی هستند و درخواست بازگشت به حاشیه بولوار شهید شوشتری را دارند.

تردد خطرناک خودرو از میان غرفه ها

دو طرف کوچه، غرفه دارها بساط خودرو را روی گاری پهن کرده اند و چشم انتظار مشتری هایی هستند که هر سال کمتر از قبل خرید می کنند. در این کساد بازار، بهار رضوی دستبند های عربی اش را مرتب می چیند و می گوید: در راسته خیابان، مشتری های بیشتری داشتیم و خیلی از غرفه دارها به دنبال برگشتن به محل قبلی مان هستند. اما من معتقدم که روزی رسان خداست، پس فرقی ندارد کجا باشیم. اما در کنار این باور زیبای بهار، مریم اقلیمی نگاه مادرانه ای دارد و می گوید: وقتی در بولوار شوشتری بودیم، غرفه هاد پیاده رو بود و بچه ها می توانستند با هم بازی کنند. اما اینجا کوچه



دل خوش به احوالپرسی ها

فاطمه حسینی، صاحب سوپر آفتاب، دنباله صحبت های همسایه قدیمی را می گیرد و می گوید: برای چای دم کردن در مغازه، من خیلی از چادرهایم را سوزانده ام. خانم های همسایه که می آیند سر بزنند، سفارش می کنند حواسم به لباس ها و چادرهایم باشد. من هم دلم به همین احوالپرسی ها خوش است. او که چند سالی است به خاطر کسالت همسرش، کارش در مغازه بیشتر شده است، اضافه می کند: این سال ها شاید ما کار خاصی برای هم نکرده باشیم، ولی حواسمان به هم بوده است. خاطره کوپن ها هم هنوز در ذهن او و اهالی زنده است. حاج خانم صاحب مغازه بالبخند تعریف می کند: اهالی اینجا به ویژه خانم حسنی و جلائیان از وقتی که دفترچه های زرد رنگ بسیج یا کوپن وجود داشت، برای خرید قند و شکر به سوپری ما می آمدند. آن سال های همسایه پر جمعیت داشتیم که ارزاق خانواده اش را از مغازه ما تأمین می کرد.

همسایه به همسایه، دیدار بیست و سوم، خیابان وحدت ۱۹

همسایه های غریب نواز آفتاب

سمیرا شاهیان ادر کوچه آفتاب، هنوز هم می شود در روزگاری را گرفت که همسایه های بیشتر از فامیل هوای هم را داشتند. وقتی هر روز پیش از ظهر، چند نفر از خانم های همسایه، جلو سوپری قدیمی جمع می شوند، می توان فهمید روابط آن هاریشه دار و قدیمی است. کوچه وحدت ۱۹ و به ویژه سوپری قدیمی آن، محل به اشتراک گذاشتن حال ها و احوال هاست. خانم های همسایه در اینجا، اشتراکاتی فراتر از دیوار خانه هایشان دارند و آن هم روحیه همسایه مداری است.

دعا کردن در حق همسایه

بی بی بتول حسنی بیش از ۵۳ سال است که در این محله زندگی می کند. او که روزی دوبار، سری به سوپر آفتاب می زند، می گوید: در این همه سال، همسایه ها مثل خانواده کنار هم بوده اند. حاج خانم حسنی توضیح می دهد: در گذشته، همسایه داری خیلی حرمت داشت. کمترین کاری که همسایه ها برای هم انجام می دادند دعا در حق یکدیگر بود. مثلاً همین چند وقت پیش، وقتی دست حاج خانم حسنی سوخته بود، دلم طاقت نمی آورد به او سر نزنم. کاری از من نمی خواست، ولی می آمدم تا مطمئن شوم حالش بهتر است و پسرهایش کارهای مغازه را انجام می دهند. او نیمه شبی را به یاد می آورد که یکی از همسایه ها حال همسرش بد شده بود و در خانه شان رازد. می گوید: من تا صبح بالای سرش نشستم تا دکتر پیدا کردند و او را بردند برای مداوا.

وفادار به آشنایی های قدیمی

نیره جلائیان هنوز هم به مغازه سوپری محل «بقالی» می گوید. او تعریف می کند: قدیم رسم بود خرید را از همسایه انجام دهند تا پول در جیب هم محلی بماند. درست نبود همسایه را رها کنی و بروی سر خیابان خرید کنی. این همسایه قدیمی حالا هم با اینکه خانه شان دورتر شده است، باز هم خریدش را از همین مغازه انجام می دهد؛ فقط به خاطر همان آشنایی های قدیمی. در این کوچه هنوز هم رسم همسایه داری پررنگ است. نیره جلائیان می گوید: ما در این محل نمی گذاریم کسی تنها بماند. با همسایه های جدید هم گرم می گیریم و حواسمان هست که احساس غریبی نکنند. نیره خانم جلائیان به یاد می آورد که در گذشته همسایه ها بیشتر از هر فامیلی به دردم می خوردند.



همسایه به همسایه



ناصر همتی که از کودکی شیفته هنر آینه کاری بود
به توفیق خدمت در آستان رضا^(ع) نائل شد

ستاره چین حرم خورشید

مهدی عسکری وقتی صدای اذان در گنبد های طلایی می پیچد و زمزمه زائران میان رواق ها جاری می شود، انگار جهان در آغوش نوری آرام و بی انتها فرومی رود. در آن لحظه ها، هر گوشه حرم، شبیه تکه ای از آسمان است؛ آسمانی که ستاره هایش نه در دل شب، که بر صحن و سرای بارگاه منور رضوی می درخشند. ستاره هایی از جنس آینه؛ از جنس موسیقی بی نظیر خطوط هندسی که در سقف و دیوار حرم نواخته شده و با جادوی نیت هایی از جنس آینه های بُرش خورده، نوایی بی نظیر و آرامشی ملکوتی رابه ارتعاشات ذهن زائران هدایت می کند. در میان این همه شکوه، دستانی سال ها نیت نورانی بُرنند. کنار هم می نشانند و به دیوارهای حرم جان می دهند؛ دستانی استناد ناصر همتی، آینه کار اماکن متبرکه؛ مردی که انگار از کودکی، دلش در انعکاس نور گم شده بود. مردی آرام و فروتن که وقتی از آینه کاری سخن می گوید، انگار که از رازهای دلش پرده برمی دارد. برای او آینه فقط بشیبه ای براق نیست؛ قطعاتی از معمای آرامش است که در دل آستان ملکوتی امام رضا^(ع) آرام و قرار می گیرد. استاد ناصر همتی، آینه کار اماکن متبرکه، که از نسل استادکاران این هنر اصیل ایرانی است، قصه این درخشش را از نگاه خود روایت می کند. او که برای انجام آینه کاری از تهران به مشهد آمده است، در زمان گفت و گو با ما، آخرین روزهای خدمتش در صحن و سرای امام راسپری می کرد.



بازگو کردن دارد یا اینکه تمام استادی اش رابه دستانش سپرد و زیاناش از میان آنچه گذشته، آنچه در دل داشته و دارد آنچه با امام رضا^(ع) گفته، عاجز است. لبخندی می زند و می گوید: ببخشید دیگر سخنران خوبی نیستم و نمی دانم چه کلماتی برای روزهایی که گذشت، بیان کنم که جان کلام باشد و بدانید که این روزها انگار از روزهای زندگی من نبوده است. نقش و نگارهای ماندگار جای جای حرم برای زائران و مجاوران زیباست. اما آینه کاری های بالای گنبد اصلی حرم، زیباترین قسمت آن است و ناصر بادل بستگی خاصی از آن یاد می کند. در این هفتاد روز کار در حرم، او حتی یک روز استراحت نداشته و در هر شبانه روز تنها حدود پنج ساعت خوابیده است. اما در حالی که معلوم است اهل شعار و تعارف نیست، با صفا و سادگی خاصی تأکید می کند که خستگی در این روزها اصلا برای او همکارانش معنایی ندارد. و این چیزی است که شاید برای خیلی ها قابل درک و لمس نباشد.

آینه کاری های استاد همتی، نه تنها در اماکن زیارتی مانند امامزاده داوود، امامزاده محمد، امامزاده حسن، امامزاده شفیع و رواق زنانه حرم نجف، بلکه در بخش هایی از حرم مطهر امام رضا^(ع) نیز جلوه گر است. این نقوش هندسی، که زمانی، ذهن کودک را درگیر خود می کرد، اکنون در صحن و سرای خورشید، با عظمت و شکوهی وصف ناپذیر، جلوه می کند. هر قطعه آینه، هر نقش، هر ستاره و هر گل آینه ای، دعوتی است به تماشای زیبایی بیکران در حرم امن آقایی که امین و آرامش همه است.

این ها تجربه هایی بود که او را برای ورود به عرصه کارهای بزرگ آماده تر می کرد. طوری که حالا زیر و بم کار را آموخته است؛ آینه باید بین یک تایک و نیم میل باشد. خوشبختانه الان سی سال است که آینه هادر کارخانه ای در شهر ساوه تولید می شود اما در گذشته از آلمان و بلژیک و ترکیه می آمد.

آقا طلبید و آرزوی اجابت شد

شاید یکی از افتخارات بزرگ هر استادکاری، کار در حرم امام هشتم، حضرت رضا^(ع) باشد. آرزویی که ناصر و پدرش نیز همیشه در دل داشتند. می گوید: آرزو داشتیم که در حرم امام رضا^(ع) کاری انجام بدهیم. و این آرزو، زمانی به حقیقت پیوست که طی تماس ناگهانی از سوی آستان قدس رضوی، او را به سمت انجام کاری «فوری و مهم» در حرم فراخواند؛ گفتند دوست داریم که بیایید و یک بخشی از کار را انجام بدهید. فورس ماژور هم هست. من هم گفتم برای من افتخاری است. پدر هم گفت تا امروز همه جا کار کرده ام، غیر از حرم امام رضا^(ع)؛ و ما با وجود مشغله کاری، با عشق و افتخار بار سفر بستیم و برای رسیدن به مشهد بال در آوردیم.

در روزی که آقا ناصر همتی آمد و کار را دید، احساس عمیقی در دلش تکان خورد و پس از بررسی پروژه، یک به یک شماره ۱۰ نفر از همکارانش را گرفت و از آن ها برای کار در مشهد دعوت کرد. قرار و مدار هم این بود که پروژه در مدت سه ماه به پایان برسد. آن ها در قسمتی از حرم امام رضا^(ع)، در محل اتصال رواق امیرالمؤمنین^(ع) به رواق امام حسن^(ع)، به آینه کاری مشغول هستند. اینکه لحظاتی کاری در حرم را چگونه می گذرانند، پرسشی است که استاد ناصر در پاسخ به آن می گوید: وقتی در حرم کار می کنم، همیشه در ذهنم دعا می کنم؛ چه برای آن هایی که دیگر در این دنیا نیستند و چه کسانی که زنده اند و حاجتی دارند. شامل مریض ها، جوانان و تمام کسانی که در دلم جا دارند.

روزهایی که از زندگی من نبود...

مرور آنچه در این روزها گذشته است، شاید به زبان ساده باشد اما همتی برای اشاره به بخشی از این حال و احوال خوش، یا حیای

شیفته نقوش هندسی

ناصر همتی پنجاه و یک ساله، زاده آستان مرکزی و ساکن تهران، در خانواده ای رشد کرده که هنر آینه کاری تار و پود زندگی شان بوده است. پدرش، حاج قنبرعلی، استادی بنام در این عرصه بود و در حرم حضرت عبدالعظیم^(ع) و دیگر اماکن متبرکه و منازل، هنر خود را به نمایش گذاشته بود. ناصر از همان کودکی، شیفته نقوش های هندسی و تقارن های زیبایی شد که در کار پدر می دید؛ نقوش هشت سیلو، دوازده شمسه، هشت تند و چهار رنگه، همان هایی که ذهن خلاقش را در دوره راهنمایی درگیر کرده بود و گویی با درس های رسم ریاضی اش همخوانی داشت. همین کشش درونی، او را به سمت آموختن این هنر سوق داد؛ هر چند پدرش در ابتدا او را به ادامه تحصیل تشویق می کرد، حکایت او روایت دل بود و دلدادگی به این هنر.

از اولین بریدگی ها تا اولین دستمزد

اولین تجربه مستقل ناصر در آینه کاری، در سنین جوانی و در دوران دبیرستان رقم خورد. بریده آینه های شکسته در خانه، تبدیل به اولین تابلوهای کوچک او شد. تابلویی که پس از بیست سال، به دنبال تخریب دیوار اتاقش، از میان رفت. اما همان تشویق پدر که «آفرین پسرم، یک چیزی می شوی! چراغ راهش شد. ورود به دنیای حرفه ای کار، از پانزده سالگی و در کنار پدر آغاز شد؛ اولین کار مشترک من و پدر، یک خانه و کار شخصی بود. خانه آقایی به نام حق شناس، سنم خیلی کم بود. پانزده ساله بودم و روز اول بیشتر تفریح کردم تا کار». اما عشق به هنر، او را در این مسیر نگه داشت. سال ۶۷ بود که اولین دستمزدش را گرفت و آن هزار تومان انعام از سوی آقای حق شناس، خاطرهای شیرین برایش شد.

سفر آینه ها به نجف، کربلا و حرم نور

حاج قنبرعلی، پدر آقا ناصر، نه تنها در ایران، بلکه در اماکن متبرکه خارج از کشور نیز رد پای از هنر خود بر جای گذاشته است؛ «پدرم در نجف، حرم حضرت رقیه^(س) و حضرت معصومه^(س) و همچنین در کربلا کار کردند. در نجف با پدر حضور داشتم. هم فال بود هم تماشا. هم زیارت و عشق بازی، هم دستگیری در یک آزمون خیلی جدی».



حاج قنبرعلی همتی در کارگاه آینه کاری حرم مطهر رضوی



محلات منطقه‌ها بالا خیابان، پایین خیابان

شاعر اهل چهارمحال و بختیاری، هرسال بهار با اتوبوس به زیارت می‌آید

هم سفران هم دل



گنبد بارگاه



طولانی تر است و گرما و سرمای اذیت‌کننده ندارد و او می‌تواند ساعات زیادی را در حرم بماند، به خصوص وقتی بعد از نماز صبح مشغول زیارت می‌شود و طلوع خورشید را از فراز گنبد طلایی نظاره می‌کند. عشق از زبان شاعران، معنای لطیف تری دارد و هر صبح که چشمش به گنبد می‌افتد، چند بیت بر زبانش جاری می‌شود: «این قدر عاشق امام رضا^(ع) هستم که عنوان خادم یا رضوی را گرفته‌ام. با انجام کارهای فرهنگی در شهر خود سعی می‌کنم از فرسنگ‌ها دورتر به امام خدمت کنم. با این کار، فاصله را برای خودم کوتاه می‌کنم و به دخترانم نازنین و هلیا هم یاد می‌دهم که برای خدمت فقط نباید در حرم حاضر بود.»

خانواده‌ها می‌مشهد می‌شود. بیشتر وقت‌ها هم با اتوبوس، چون هم صحبتی با دیگران برایش شیرین است، به خصوص اتوبوسی که راهی مشهد می‌شود و در آن، همه دلشان را آماده می‌کنند برای دیدار امام مهربانی‌ها. همه صحبت‌ها درباره زیارت است و دعاهایی که در دل دارند. بعضی‌ها از حاجت‌هایی که قبلاً گرفته‌اند، می‌گویند و فضای اتوبوس را در مسیر روحانی ترمی‌کنند. زهرا خانم می‌گوید که خیلی از همسهری‌هایشان حتی تا کنار اتوبوس بدرقه‌شان می‌کنند و التماس دعا می‌گویند. با خنده می‌گوید: یکی از دوستانم که دو بچه کوچک دارد و به خاطر بچه‌ها نتوانست با من همراه شود، بالهجه محلی خودمان گفت «به امام رضا^(ع) سلام برسان و بگو بارک... که این دفعه هم من را نطلبیدی و نتوانستم بیایم!» چون لحظه آخر گفت، خوب در یادمان مانده است و هر دفعه که به زیارت می‌آیم، از امام رضا^(ع) می‌خواهیم که خیلی زود او را هم دعوت کند.

● از راه دور هم می‌توان خدمت کرد
نادری زیارت در فصل بهار را خیلی دوست دارد؛ چون روزهایش

زهرا اسحاقی انسیم سحرگاه در صحن‌های حرم صورت را می‌نوازد. زهراندازی با دخترانش به حرم آمده و در جای خانه نشسته‌اند تا بعد از زیارتی که به جان‌شان نشست است، یک فنجان چای نوش جان کنند. نزدیکشان که می‌روم، مادر چای را از سینی دست‌دخترش تعارف می‌کند. آن قدر خوش صحبت است که خیلی زود یخ‌غریبی مان‌آب می‌شود و مثل دودوست که سال‌هاست یکدیگر را می‌شناسیم، از زیارت و حال و هوای آن می‌گوییم.

این مادر اهل چهارمحال و بختیاری ۴۲ سال دارد و نویسنده و شاعر است و با دو مجموعه شعر به نام‌های «سکوت‌ها تماشا کن» و «به کد امین غزل بخوانمت؟»

● قاصد حاجت‌های دوستانم می‌شوم

خانم نادری ساکن شهرستانی است به نام «بن» که به خاطر کوه‌های زیاد اطرافش و اینکه بین دو کوه قرار گرفته، به آن «بین» هم می‌گویند. اما این راه دور باعث نشده که زهرا خانم کمتر به مشهد بیاید. او هر سال فصل بهار، دست‌دخترانش را می‌گیرد و با

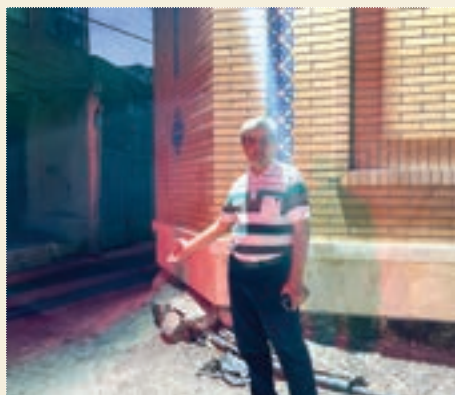


محلله‌گردی

همراه با احمد توانا در خاطرات فراموش شده ته‌پل محله

همسایه‌ها مثل فامیل بودند

سمیرا شاهیان اهر قدم که با او در محلله بالا خیابان برمی‌داریم، خاطره‌ای از زیر لایه‌های فراموش شده این بافت قدیمی برایش تداعی می‌شود. از آب‌انباری که روزگاری اهالی برای پرکردن حوض خانه‌شان و تأمین آب آشامیدنی به آنجا می‌رفتند تا خانه‌های قدیمی. کوچه‌های باریک و همسایه‌هایی که به گفته او «بیشتر شبیه فامیل بودند تا همسایه». مسیرمان با احمد آقای توانا، از ساکنان قدیمی محلله بالا خیابان که حالا شصت و شش سالگی را از سر می‌گذرانند، از مقابل مسجد حجتیه یا همان «مسجد درخت توت» در ته‌پل محله ۹ شروع می‌شود و در ادامه به محل آب‌انبار تخریب شده و بعد به خانه تاریخی اکبرزاده در ته‌پل محله ۴ می‌رسد؛ خانه‌ای که تا همین امروز فرصت بازدید از آنجا برایش پیش نیامده است. «دومین خانه پدری ام رو به روی خانه تاریخی اکبرزاده بود. الان پلاک ۲۸ هنوز باقی مانده، ولی حیاط و یلابی مان تخریب شده است. حیاط مایک درخت شاه توت بزرگ داشت که معمولاً از آن به همه همسایه‌ها به ویژه حاج آقا اکبرزاده، نوبرانه می‌دادیم.»



● در کوچه باریک شهید سرو قدی ۲۲ که کنار مسجد درخت توت است، چند خانواده زندگی می‌کردند که یکی‌شان به «اسمال غشو» معروف بود. آقا اسماعیل، عیالوار بود و چون زیاد غش می‌کرد، همسایه‌ها به او «اسمال غشو» می‌گفتند. همه اعضای خانواده‌اش با یک گوسفند در ۲۸ متر خانه زندگی می‌کردند.



● من و بچه‌های محل برای آوردن آب نوشیدنی به آب‌انبار می‌رفتیم. آب‌انبار، اوایل کوچه ته‌پل محله ۴ بود که حالا هیچ اثری از آن نمانده است. برای رسیدن به آب باید پانزده تا هجده پله را پایین می‌رفتیم. هر چه پایین‌تر می‌رفتیم، تاریک‌تر، ولی آب خنک و زلال‌تر می‌شد. بابایی که از اینجا برمی‌داشتم، حوض خانه را پر می‌کردم.



● جلو مسجد درخت توت، جایی که این ماشین پارک شده است، در حیاط اولین خانه پدری ام بود. آن زمان این تفاوت سطحی که مسجد با خیابان دارد، وجود نداشت. با تخریب و بازسازی‌هایی که در منطقه انجام شد، مسجد پایین‌تر از خیابان قرار گرفت.